

متن پرسش

سلام استاد: آیا آن من من را باید فطرت بگیریم؟ چرا عرفا از جان جان جان تعبیر می کند به حضرت حق؟ یعنی اصل و جوهره ی همه ی ما اوست؟ همانطور که برخورد هوا به مقاطع دهان حروف تولید می کند، همانطور برخورد نفس رحمانی به تعینات هستی موجودات را ایجاد می کند؟ مگر نمی گویند: از ازل تا به ابد آنچه تماشا کردیم / خودنمایان خیال آینه پرداخته اند مگر نمی گویند: رمز دو جهان از ورق آینه خواندیم / جز گرد تحیر رقمی نیست در اینجا مگر مولوی نمی گوید: من با تو چنانم ای نگار خنتی / کاندر غلطم که من توام یا تومنی ابن عربی: الموجود هو الحق و لا غیر لیس (فی الوجود) الا عین الّذی هو الّذات العالم متوهم ماله وجود حقیقی، و هذا معنی الخیال امام خمینی: انسان باید بداند که خودش هیچ نیست و همه چیز اوست. استاد می بخشید که وقتتان را گرفتم، ولی اینها شبهه های من است، و از فکرم بیرون نرفته است، و هرچه سرپوش می گذارم نمی شود، درست است که بدایه می خوانم و کتب فلسفی زیاد خواندم و باز هم جوابی نگرفته ام، و می دانم در اسفار هم جواب نخواهم گرفت. هر از چند گاهی برهان صدیقینی فکر می کنم، ولی باز هم این جملات در ذهنم رژه می روند و من گیج می شوم، خب مسلماً این بزرگواران که برای خود سخن نگفته اند! الان هم آنقدر انفجار اطلاعاتی است (متاسفانه) که مثلاً می بینم دانشجو آمده می پرسد: اعیان ثابتہ چیست؟ البته با فکر کردن زیاد به چیزهای ناچیزی رسیدم، و در جلد اول مقالات استاد شجاعی هم چیزهایی دریافتم، ولی کافی نبود و شبها تم باقی ماند. وقتی این جملات را می خوانم به این نتیجه می رسم: معرفت النفس همان معرفت رب است، گرچه ملاصدرا بی تفکر کنم باز هم اینها اذیت می کنند. کمک بفرمایید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عنایت بفرمایید که اگر تن را «من» حساب کنید، من من می شود فطرت. و اگر نفس ناطقه را «من» حساب کنید، من من می شود باطن فطرت که همان نور حضرت حق است. ۲- در رابطه با بحث تشکیک وجود و وحدت شخصی وجود، باید دو رویکرد به موضوعات داشت و عرفاً عموماً در منظر خود وحدت شخصی وجود را دارند و در این رابطه عرض عریضی از معارف گشوده می شود که حدّ اقلش آن است که اگر در مباحث «مصباح الهدایه» ممهّز شوید، افق خوبی در مقابل شما گشوده می شود. موفق باشید